

به نام خدا

آزاده قندان را پر از قند می کند. مادر قاشق و بشقاب را می شوید. پدر قوری را به اتاق می برد.

قرآن، کتاب خدای مهربان است. کشور ما بزرگ است و دریا، کوهستان ها و دشت های فراوان دارد. ما ایران و ایرانی را دوست داریم. دیروز با مادرم به بازار رفتیم. مادرم دکان ها را به من نشان می داد. او از بازار برای من پارچه خرید صدای موج دریا به گوش می رسد. آسمان صاف است صدف های زیبا همه جا دیده می شوند. جانورانی مانند نهنگ، کوسه، هشت پا و اره ماهی در دریا زندگی می کنند. تابستان گذشته آذر با پدر و مادر خود به مسافرت رفته بود. وقتی معلم درس را شروع می کند، علی و معصومه خوب به او گوش می کنند. تیریا شب مهتابی را فراموش نمی کند. حلزون خیلی آرام حرکت می کند. حلزون حیوان خانه به دوش است. رضا مریض شد و من خیلی ناراحت شدم. من بلام وضو بگیرم تا نماز بخوانم. وطن ما ایران است. من خاطرات انقلاب را فراموش نمی کنم. روز بعد کلاغ و جغد دو مرغابی را دیدند که چوبی را به منقار گرفته اند. حضرت محمد (ص) پیامبر اعظم ما است.

